عصیان

شماره سی و دو. شهریور ۱۳۹۳

- خاورمیانه و زنان
- تشدید سرکوب زنان در ایران
- دوربین مخفی در مساجد سوئد
- نقدی بر فیلم «امروز»
- خلاصه کتاب جنبش زنان «فمینیسم»

osyan.osyan@gmail.com
http://nashriyeosyan.wordpress.com/

facebook:
http://tinyurl.com/kfwpbh8
http://tinyurl.com/osyan-osyan

آیا جنبش زنان، خاورمیانه را خواهند لرزاند؟

سرمقاله

سرآغاز

بحران هر روز به شکلی در گوشه‌ای از دنیا خود را نشان می‌دهد روزی در مصر و لیبی و تونس، روزی در نیجریه و ترکیه، آمریکا و گاهی اروپا. بحران این روزها فلسطین و غزه و عراق و سوریه و ظهور نیرویی تازه مانند داعش (دولت اسلامی عراق و شام) است. این رخدادهای هم زمان نشانه آن است که نظم موجود و حاکم در جهان دچار ترک‌های زیادی است که هر بار به شکلی و در جایی شکاف می‌خورد و خود را نمایان می‌کند. این‌ها تنها یک حقیقت را بیان می‌کند، نظم موجود در واقع نظم نیست. بی‌نظمی مطلقی است که خود را بر جهان تحمیل کرده و این بحران‌های مداوم در واکنش به این بی‌نظمی است.

اما اینکه از درون این بی‌نظمی بزرگ چه نظمی بیرون خواهد آمد و چگونه می‌توان بی‌نظمی موجود را به چالش کشید و بر بحران‌های مهلک چیره شد مشغله‌ی فکری میلیون‌ها تن در سراسر جهان است حتی اگر نمی‌توانند صورت مسئله را بدین نحو بیان کنند.

بنیادگرایی مذهبی، داعش

بنیادگرایی مذهبی سال‌هاست که سایه شوم و سنگین خود را بر خاورمیانه گسترده است. داعش گروه مسلحی که با تفکر بنیادگرایی سلفی این روزها عراق و سوریه را ناآرام کرده است، در سال ۲۰۰۶ و در نشست جمعی از گروه‌های مسلح در عراق شکل گرفت. البته اکنون تعدادی از افراد صاحب منصب در رژیم بعث عراق در زمان صدام نیز جزو آن‌ها هستند و عمدتاً بخش نظامی آن‌ها را هدایت می‌کنند. هدف آن‌ها تشکیل دولت‌های اسلامی در نقاط مختلف جهان است و در این زمینه برنامه و نقشه دراز مدت دارند. الگوی آن‌ها در این زمینه حرکت محمد در ۱۴۰۰ سال پیش در عربستان است که دولت اسلامی تشکیل داد و سپس به نقاط دیگر گسترش داد. دین اسلام، خط سیاسی و ایدئولوژیک داعش است. آن‌ها از طرف دول مختلفی مانند عربستان و قطر پشتیبانی مالی و نظامی می‌شوند. با آغاز بحران سوریه، این گروه در آنجا فعال شد. پس از کشتار مردم سوریه تحت عنوان جنگ با رژیم بشار اسد، به عراق رسید و هر کجا مردمی را یافت که با ایدئولوژی و برنامه سیاسی‌اش خوانایی ندارند کُشت یا آواره کرد. اعمال خشونت‌های بی‌حد و حصر علیه مردم هر شهر به ویژه زنان را به علامت مشخصه خود تبدیل کرده است. داعش قوانین ویژه‌ای علیه زنان وضع کرده است. اجبار به ناقص سازی جنسیتی، اجبار در استفاده از حجاب و برقع، تجاوز به زنان به اسارت گرفته شده و وادار کردن آن‌ها به ازدواج اجباری تحت عنوان جهاد نکاح از آن جمله است.

سؤال این است که چرا در وضعیت کنونی در دنیا، چنین گروه‌هایی سربلند می‌کنند؟ مسلماً صرفاً اعتقاد و ایمان به هدفشان که تشکیل دولت اسلامی می‌باشد، نیست. پیام آنان برای مردمی که در چنگال جنگ‌های غیرعادلانه مانند تجاوز آمریکا به عراق گیر کرده‌اند، برای مردمی که گسترش فقر و بی‌عدالتی زندگی را برایشان جهنم کرده است، جذاب است. آنان خود را ناجی توده‌های زجر کشیده و فقیر قلمداد می‌کنند. و آن چه در این جهان به وفور یافت می‌شود فقر و فلاکت و بی‌عدالتی است. این نیروهای تاریک اندیش برای مردمی که در این جهان پر از فقر و فلاکت و بی‌عدالتی دنبال راه نجات هستند تبدیل به آلترناتیو می‌شوند.

داعشی ها مدعی ضدیت با کشورهای امپریالیستی غرب هستند و بر پایه چنین ضدیتی با مردم و جوانان ناراضی از وضع موجود ارتباط برقرار می‌کنند و آنان را به خود جذب می‌کنند. نزدیک به ده سال است که میلیون‌ها نفر در عراق به دلیل این که «سنی مذهب» هستند توسط دولت دست نشانده‌ی شیعه مذهب عراق سرکوب می‌شوند. داعش مدعی است که برای نجات اینان به عراق آمده است. بسیاری از جوانان اروپا به داعش می‌پیوندند زیرا آن را آلترناتیوی می‌بینند برای عصیان کردن علیه وضع موجود. تراژدی ماجرا دقیقاً در اینجاست: مردمی که زیر حمله، زیر ستم، و در چنگال بی‌عدالتی گرفتارند به زیر چتر نیروهایی می‌روند که تا مغز استخوان ضد مردم هستند و به دنبال یافتن قدرت در همین نظامی هستند که سرچشمه‌ی همه‌ی بی‌عدالتی و فقر مردم است.

محتوای برنامه‌ی اقتصادی و اجتماعی که ارائه می‌دهند ماهیتاً تفاوتی با اعمال و اهداف حکومت‌های منطقه مانند جمهوری اسلامی و دولت‌هایی مانند عربستان سعودی که کاملا وابسته به آمریکا است، ندارد اگر چه در فرم ممکن است متفاوت باشد.

اما چرا مردم، چه در عمل و چه در ذهن به یکی از این دو آلترناتیو، ارتجاع منطقه‌ای از نوع حماس، جمهوری اسلامی و رژیم بشار اسد و ... یا امپریالیسم، گرایش پیدا می‌کنند؟ چرا امید دارند که کشورهای سرمایه‌داری بیایند و با سرکوب مرتجعین آن‌ها را نجات بدهند؟ مگر واقعیت این نبود که آمریکا در جنگ عراق و افغانستان تحت عنوان ارمغان دموکراسی برای مردم هزاران تن از مردم عادی را کشت و از آن زمان تا کنون با وجود تغییر دولت‌ها، مردم این کشور ها یک روز خوش ندیده‌اند. مگر نه اینکه وضعیت زنان بدتر از گذشته شده است؟ زن‌ستیزی افزایش پیدا کرده است. مگر جز این است که زندگی مردم با بمب گذاری‌های هر روزه پیوند خورده است؟ داعش و طالبان، محصول حملات امپریالیست‌ها به این کشورها هستند و در پاسخ به آن‌ها شکل گرفته‌اند. ماهیت دولت‌هایی که بر سر کار آمدند چه فرقی با دولت‌های قبلی داشت؟ مصر مثال خوبی برای این مورد است. رژیم مبارک، اخوان المسلمین و نظامیانی که اکنون بر سر کار آمدند در ماهیت چه تفاوتی با هم دارند؟ آیا در وضعیت مردم تغییری پدید آمده است؟ کدام‌شان تأمین کننده منافع مردم هستند؟ مگر تجاوز دسته جمعی به زنان در میدان التحریر و وضع قوانین بر پایه دین، محصول تغییرات در مصر نبود؟ حقیقت این است که ضدیت با هر یک از این دو قطب (ارتجاع منطقه یا امپریالیسم) باعث تقویت آن دیگری می‌شود و هر دوی آن‌ها بردگی و بدبختی اکثریت مردم را نمایندگی می‌کنند. آلترناتیوهایی که به اشکال مختلفی مانند داعش سربلند می‌کنند نیز نتیجه‌شان فقط احیا و بازسازی بی‌نظمی کهن و چه بسا بدتر از آن است. دلیل گرایش مردم به این دو آلترناتیو پوسیده چیست؟ نبود یک قطب انقلابی یا ضعیف بودن آن یکی از دلایل این امر است. سرکوب انقلابیون و رهبران آگاه در سراسر دنیا و تبلیغات منفی دولت‌ها بر علیه انقلاب و بدبین بودن مردم نسبت به این تغییر اجتماعی از دیگر دلایل آن است. برای مردم ایران، تجربه شکست انقلاب ۵۷ موج بدبینی را دامن زده است.

ایران و داعش

این روزها داعشی‌ها منفورترین مردمان هستند. خیلی‌ها در ایران نگران نفوذ

داعش در ایران هستند. البته نفوذ داعش در ایران نگران کننده است. چون نفوذ داعش به این معنی است که دولت‌های منطقه در رقابت با جمهوری اسلامی، جنگی را در ایران به راه بیندازند. اما از ترس نفوذ آن‌ها نمی‌توان گذاشت این واقعیت پنهان شود که داعش واقعی و خطرناک در ایران خود رژیم جمهوری اسلامی است. اگر واقع‌بینانه نگاه کنیم متوجه می‌شویم که ۳۵ سال است که ایران گرفتار داعش است. اما تحت نام جمهوری اسلامی. همه قوانینی که داعش علیه زنان وضع کرده و همه خشونت‌هایی که اعمال می‌کند از ۳۵ سال گذشته و با روی کار آمدن جمهوری اسلامی برای زنان ایران در نسل‌های مختلف آشنا است. جمهوری اسلامی، به عنوان اولین دولت اسلامی در منطقه خاورمیانه، پس از به قدرت رسیدن شروع به قلع و قمع مخالفانش کرد. اولین قدم آن‌ها بر علیه زنان و با صدور فرمان حجاب اجباری بود. اگر چه زنان مقاومت کردند اما بعد از ۲ سال با اجبار این فرمان به عمل نشست. تعطیلی دانشگاه‌ها، حمله به کردستان و ترکمن صحرا و کشتار مردم، اعدام‌های روزانه در زندان‌ها و ملا عام و وضع قوانین بر پایه دین و مذهب که اولین آماجش زنان بودند از دیگر حملات دولت به مردم بود. بر طبق این قوانین، زن، درجه دوم و مطیع مرد محسوب می‌شد. حق ازدواج، طلاق، حضانت فرزند و هیچ حق دیگری را بدون رضایت مردانش نداشت. در دهه اول حکومت، نیروهای نظامی در خیابان‌ها به زنانی که بدحجاب بودند با تیزی و تیغ و زنجیر حمله می‌کردند. اوج خشونت و وحشی‌گری حکومت اسلامی بر علیه مردم و زنان که در اصل راهی بود برای محکم کردن جای پایش [که باید قبول کرد که موفق هم بود]، در دهه ۶۰ رقم خورد. دستگیری هزاران فعال سیاسی چپ و کمونیست و مجاهد که با رژیم مخالف بودند. شکنجه‌هایی که بر زنان در زندان اعمال شد، از شلاق و تابوت تا سوزاندن بدنشان. کتک زدن‌ها، تجاوزها و اعدام بسیاری از آن‌ها تا کشتار دسته جمعی در سال ۶۷ و گورهای دسته جمعی هیچ تفاوتی با خشونت‌هایی که داعش در عراق و طالبان در افغانستان و بوکوحرام در نیجریه و .... انجام می‌دهد ندارد. فقط تنها تفاوت این است که امروز رسانه‌های دنیا داعش و خشونت‌هایش را به عموم نشان می‌دهند و در دهه ۶۰ دولت‌های مختلف در سراسر دنیا در برابر وقایعی که در ایران اتفاق افتاد و از آن مطلع بودند سکوت کردند.

حمهوری اسلامی ایران انتخابات ۱۳۵۸

حکومت داعش ۱۳۹۳

حمله به زنان ادامه پیدا کرد و هر روز به شکل‌های مختلف خود را نشان می‌دهد و تا به امروز که ما جزو نسل دوم و سوم انقلاب ایران هستیم همه آن‌ها را با تمام وجودمان احساس می‌کنیم. کمیته‌های دهه ۶۰ اکنون تبدیل به گشت ارشاد شده و در خیابان‌ها دختران و زنان را تحت عنوان بدحجابی دستگیر می‌کنند. تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها و اماکن عمومی چون مترو و اتوبوس و امروز در شهرداری و لابد فردا در اماکن کاری مختلف، بومی گزینی دختران، تفکیک در رشته‌های دانشگاهی بر اساس جنسیت، اجبار زنان به داشتن تعداد زیاد بچه با ممنوع کردن فروش وسایل ضدبارداری، تعیین احکام جزایی برای کسانی که اقدام به جلوگیری می‌کنند و هزاران مورد دیگر چه تفاوتی با اعمال داعش دارد؟ هیچ! بنابراین با وجود خطر گسترش نفوذ داعش، ما با سرکوبگری‌ها و قوانین اسلامی و ایدئولوژی دینی جمهوری اسلامی مواجه هستیم. اگر ما به جای اینکه در مقابل حملات هر روزه علیه زنان عقب بنشینیم با این رژیم مقابله فعال کنیم و آن را عقب برانیم آن وقت جامعه برای راه نجات به ما نگاه می‌کند، نه به قدرت‌های ماوراءالطبیعه و قدرت‌های خارجی و نیروهای تاریک اندیش.

زنان کوبانی

کوبانی منطقه‌ای است در کردستان سوریه. روژاوا به منطقه کردستان سوریه اطلاق می‌شود. حزب اتحاد دموکراتیک یا YPGکه شاخه سوری پ.ک.ک است در این منطقه نفوذ دارد. این روزها همه کوبانی را می‌شناسند. صفحه‌های حمایت از زنان کوبانی و تصاویر آن‌ها که مسلح هستند و آماده مبارزه با داعش، در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک گذارده می‌شود. این موضوع مورد مناقشه فعالین زنان سیاسی و فمینیست مختلف قرار گرفته است. عده‌ای معتقدند با توجه به اینکه این روزها داعش به اشکال مختلف بر زنان خشونت می‌ورزد مسلح کردن زنان، وارد آمدن خشونت بر زنان را چند برابر می‌کند. عده‌ای دیگر نیز باور دارند که اسلحه به دست گرفتن زنان، خود، ترویج خشونت است. برخی نیز که تعدادشان کم نیست از زنان کوبانی دفاع می‌کنند و به آن‌ها حق می‌دهند چرا که مورد تعرض دشمن قرار گرفته‌اند و مسلح شدن و مبارزه‌شان بر حق است و معتقدند که حداقل کاری که بقیه می‌توانند انجام بدهند حمایت از آن‌ها است.

در پاسخ به دو گروه اول باید گفت که هر روز و هر دقیقه زنان بسیاری در هر گوشه از دنیا مورد خشونت خانگی، اجتماعی و دولتی قرار می‌گیرند. بنابراین خیلی محافظه کارانه و ناعادلانه است که بگوییم مسلح شدن زنان خشونت بر آنان را چند برابر می‌کند. مگر زنان مناطق مختلف عراق که مورد تعرض داعش قرار گرفتند و مسلح هم نبودند خشونت کمتری در مورد آن‌ها صورت گرفت؟ چگونه می‌توان در مقابل جنگی ناعادلانه که بر مردم و بالاخص زنان تحمیل شده «رفتارهای صلح طلبانه» داشت؟ چه راهکار عملی به صورت واقعی و عینی برای «مقابله سازمان یافته» با جنگ و خشونت وجود دارد؟ اصلاً چنین راهی موجود هست؟ راهکار هر چه که باشد، «واسازی و اصلاح» نخواهد بود. اتفاقاً حرکت عملی این زنان این نظریه تحمیلی را که قهر انقلابی با جوهر زن همخوانی ندارد را، درهم

می‌شکند.
اما اینکه مسلح شدن زنان خود ترویج خشونت است باید گفت، آری هست. در مقابل خشونتی که بر زنان اعمال می‌شود از هر نوعش، نه سکوت جایز است و نه تسلیم. باید مقابله کرد و این مقابله با خشونت همراه است. باید دانست که بین این و آن خشونت تفاوت هست. خشونتی که بر زنان از سوی هر کس که وارد می‌شود ناعادلانه است و پاسخ به این خشونت به هر صورتی که باشد، عادلانه است. این باید تبدیل به شعار جنبش زنان بشود.
بنابراین حرکت زنان کوبانی، اتحاد، انسجام و مسلح شدنشان که نشان از تدارک و آمادگی داشتن برای مقابله با دشمن است، در خور حمایت و دفاع است. مقابله‌ی این زنان با بنیادگرایی دینی چنان چه ادامه‌دار باشد، تأثیرات مهمی در خاورمیانه خواهد گذاشت زیرا دین، همچون بختکی بر زندگی زنان افتاده است و فضایی را ایجاد کرده است که زنان را به موقعیت بردگی سوق دهد. اما از سویی دیگر باید نقاط ضعف موجود در این جنگ را نیز دید و بیان کرد. آیا جنگ زنان کوبانی علیه داعش، از دولت‌های منطقه، از امپریالیست‌های آمریکایی که به عنوان «ناجی» در حال بمباران منطقه هستند، مستقل خواهد ماند و هم‌زمان علیه آن‌ها نیز موضع‌گیری خواهد کرد؟ اگر چنین نباشد، آنگاه انواع و اقسام نیروهای ارتجاعی از مبارزه‌ی عادلانه این زنان نیز استفاده خواهند کرد. علاوه بر این، آیا مبارزه زنان کوبانی در چارچوبه‌ی مبارزه ملت کرد برای حق تعیین سرنوشت جلو خواهد رفت؟ اگر چنین باشد آنگاه در حل مسئله ستم بر زن حتی در محدوده‌ی شکستن زنجیرهای سنت و پدرسالاری قومی شکست خواهد خورد. زیرا «ملت» شامل ایدئولوژی پدرسالاری است. مبارزه آن‌ها، حتی اگر محدود به مسئله زنان باشد نیز، محکوم به شکست خواهد بود. آزادی ملت کرد را باید معنا کرد. رهایی زنان را نیز همین‌طور. رهایی ملت کرد بدون مبارزه بر علیه ارتجاع و امپریالیسم غیرممکن است. رهایی ملت کرد از ستم ملی در چارچوب قدرت گرفتن نیروهای کردی که وابسته به ارتجاع منطقه یا امپریالیسم هستند ممکن نیست. رهایی زنان کرد نیز حتی با تشکیل یک دولت کردی به دست نخواهد آمد. کردستان عراق مثال خوبی بر این مدعاست. در عراق یک حکومت کردی تشکیل شد. این حکومت نسبت به گذشته نه تنها وضع زنان را بهتر نکرده بلکه عموما وضع زنان بدتر شده. قتل‌های ناموسی و ناقص‌سازی جنسی زنان در کردستان عراق نه تنها زیاد شده است بلکه مردسالاری به شنیع‌ترین شکل خودش در تبدیل زنان کارگر نپالی و فیلیپینی و بنگلادشی به برده‌های جنسی تشدید یافته است. آزادی زن کرد بدون آزادی زن نپالی و فیلیپینی و بنگلادشی یک خیال خام است. چون مسئله ستم بر زن یک مسئله جهانی است که از ماهیت یک نظام جهانی سرمایه‌داری، زاده و تشدید می‌شود. امپریالیست‌ها بر روی اشکال قرون وسطایی ستم بر زن توسط بنیادگرایان اسلامی انگشت می‌گذارند و تلاش می‌کنند از این طریق اشکال مدرن ستم بر زن که در کشورهای امپریالیستی معمول است را زیبا جلوه دهند و مبارزه علیه ستم بر زن را وارد چارچوبی کنند که نظام امپریالیستی را تقویت می‌کند. در حالی که در واقعیت همین نظام امپریالیستی نیروی عمده و اساسی ستم بر زن است. در نتیجه افقی که زنان کوبانی برای مبارزه‌شان ترسیم می‌کنند اهمیت زیادی دارد. خطی که حاکم بر مبارزه آن‌ها است و افق آن‌ها را تعیین می‌کند مهم است. اگر این افق به خواسته‌ها و تغییرات بزرگ پیوند نخورد جز به هدر رفتن پتانسیل‌های مردم و مبارزان و بازیچه گروه‌های مختلف شدن که افق‌های کوتاه را برای مردم ترسیم می‌کنند نتیجه‌ای نخواهد داشت. اگر این افق به خواست انقلاب پیوند نخورد نتیجه‌ای نخواهد داشت.

چه باید کرد؟

نه با امپریالیست‌ها که جهان کنونی را به وجود آورده‌اند می‌توان به تغییر دست یافت و نه با دین و نیروهای دین گرا و افق دینی.
این دو نظام فکری و اجتماعی هر دو زاینده‌ی فقر و فلاکت و بی‌عدالتی هستند و در مرکز آن از یکسو از نیروی زنان به طرق مختلف استفاده می‌کنند و از سوی دیگر آنان را به شرایط بردگی محکوم می‌کنند و برای این که زنان را در این شرایط نگاه دارند از خشونت خانگی تا دولتی و دینی و ایدئولوژیک را به کار می‌گیرند.
جنبش زنان می‌تواند نقش مهمی در ایران و کردستان و خاورمیانه در ضدیت با هر دوی این نیروها بازی کند و مردم را از فاجعه‌ی افتادن به دنبال دولت‌های حاکم در هر کشور (در ایران جمهوری اسلامی)، و قدرت‌های امپریالیستی (به ویژه آمریکا) و افتادن به دنبال نیروهای اسلام‌گرا اعم از داعش و سلفی و شیعه و جنگ‌های آنان باز بدارد. جنبش زنان باید به مردم تحت ستم تمام خاورمیانه پیام برساند که راه نجات در انقلاب است که باید به دست خودمان و با اتکا به خودمان پیش ببریم. ما باید به گوش همه برسانیم که تغییر می‌خواهیم اما تغییر انقلابی که کاملا در تضاد با برنامه دولت‌های موجود، امپریالیست‌ها و داعش و دیگر نیروهای اسلامی است. جنبش زنان باید مشخصات آن انقلاب و جامعه‌ای که در نتیجه‌ی انقلاب باید حاکم بشود را روشن کند و در بین مردم رواج دهد که تبدیل به افق و آرزوی مردم بشود. زنان مبارز باید مسئولیت کل جامعه را برعهده بگیرند. یعنی فقط برای حقوق خود مبارزه نکنند بلکه برای آزادی و عدالت همگانی مبارزه کنند که البته در مرکز آن آزادی و مساوات برای زنان است. §

ادامه‌ی جنبش زنان ...

با افزایش تعداد کارخانه‌ها، نیاز به کارگران بیشتر شد و از سوی دیگر، کارگر با دستمزد کمتر، سود بیشتری را نصیب سرمایه‌دار می‌کرد. برای این منظور کارخانه‌داران، زنان را که نسبت به مردان سر به راه‌تر و قابل کنترل‌تر بودند، با دستمزد کمتر برای کار در کارخانه‌ها پذیرفتند.
در قرن هجدهم همانند گذشته ملکه‌ها و شاهزاده خانم‌ها در برابر اخلاق جدید بورژوازی، مقاومت و نقش سلطنتی خود را باکفایت و حتی بهتر از پادشاهان ایفا می‌کردند. فی‌المثل ملکه «آن» در انگلستان، اسکاتلند را به قلمرو خود افزود.
همچنین در این قرن، زنان دست به اقدامات گسترده انسان دوستانه زدند. خانم ترال همسر یک آبجوساز مشهور، مانند بسیاری از بورژواهای دیگر، عضو نهضت انسان دوستانه‌ای شد تا جمعیت روبه رشد کودکان فقیر شهر را نجات دهد. این زنان مدارسی را برای فرزندان کارگر تأسیس کردند که تعداد آن‌ها در ۱۷۲۹ به ۶۰۰ مدرسه خیریه رسید و ۲۴۰۰ شاگرد داشت.
«ماری ول استون کرافت (۱۷۹۷- ۱۷۵۹) در ۱۷۹۲....علیه آیین روسو و ایستار انقلابیون فرانسه و بورژوازی همه کشورها که دختران را از برابری آموزش و پرورش با پسران محروم می‌کنند، شورید. او به شدتی هرچه تمام‌تر از نقش آموزش و پرورش که دختر خردسال را به وابستگی و طنازی سوق می‌داد، پرده برداشت. کاری که سیمون دوبووار یک قرن و نیم بعد انجام داد.»
«در قرن هجدهم بازار کار برای زنان باز هم محدودتر شد..... زنان خانه‌دار و هم چنین بیوگان با فرزندانشان و زنان بیکار در طغیان بر ضد کمبود مواد غذایی و شورش‌های شهری شرکت جستند. تخمین زده می‌شود که نیمی از تظاهرکنندگان در انگلستان زن بودند. مع ذالک همان گونه که الیزابت بولدینگ اشاره می‌کند، در بیان مناسبت رویدادهای تاریخی واژه «انسان» واقعیت مشارکت زنان را پنهان نگاه می‌دارد».
«زنان فرانسوی که برای اهداف انقلابی مبارزه می‌کنند و زنان آمریکایی که در مبارزه برای استقلال مشارکت می‌ورزند، این نکته را تجربه می‌کنند که اصول عالی انقلابی که در قوانین اساسی و اعلامیه‌های حقوق بشر نوشته می‌شدند در مرزهای جنسی متوقف می‌شوند..... آن‌ها با مشارکت در این شورش‌هاست که فرا می‌گیرند به شیوه جنبش‌های اجتماعی به تفکر بپردازند و از جنس خود به عنوان گروه مورد تبعیض و نه سرنوشت فردی خود، دفاع کنند.»
ادامه دارد. §

روشنک مینو

تشدید سیاست‌های سرکوب علیه زنان

سال ۹۳، دوره‌ای پر از بحران برای حکومت اسلامی است. اوضاع نابسامان خاورمیانه از یک سو، فشارهای بین‌المللی بر دولت در مذاکرات موسوم به ژنو، در کنار مجادلات جناح‌های مختلف درون حاکمیت، باعث شده است که بخشی از سیاست‌های نظام برای کنترل این شرایط نابسامان، حمله‌های شدید علیه زنان باشد. در تاریخ سی و چند ساله‌ی جمهوری اسلامی، همواره در مواقع بحران، سیستم سرکوب، زنان را در نظر گرفته و همیشه، بدین وسیله بخش عظیمی از افراد جامعه را تحت کنترل قرار می‌دهد.

سابقه‌ی تفکیک جنسیتی در ایران بسیار طولانی است و ارتباط مشخصی با ورود مناسبات سرمایه‌داری به کشور دارد. فاصله میان دو جنس در شهر به طور کامل برقرار بوده است، زیرا زنان در شهر بیشتر از روستا درگیر تولید خانگی بودند و در فرایند تولید اقتصادی و زندگی اجتماعی نقش اندکی داشتند. این زیربنای اقتصادی در کنار پدرسالاری و مناسبات مذهبی، دلیل عدم حضور زنان در جامعه بود و آن‌ها را در اندرونی خانه‌ها جای می‌داد. انقلاب مشروطه و شکل‌گیری مدارس دخترانه، آغازی برای ورود زنان به عرصه‌ی اجتماعی بود. با گسترش این مدارس، قشری از زنان به عنوان آموزگار، شناخته شدند. سال‌ها بعد، نیاز شرایط اقتصادی به نیروی کار متخصص، کشف حجاب اجباری را برای زنان ملزم کرد و منجر به ورود اندکی از زنان به دانشگاه شد. در اواخر دهه‌ی ۴۰، حضور زنان در مبارزات دانشجویی گسترش یافت به طوری که در سال ۱۳۵۰، اولین زندان سیاسی زنان تأسیس می‌شود.

با به قدرت رسیدن حکومت اسلامی، ایده‌ی تفکیک جنسیتی از عرف جامعه که تا آن زمان به واسطه‌ی مبارزات زنان تعدیل شده بود، به قانونی مدون تغییر یافت. زنان، اولین نیروی اجتماعی بودند که در روزهای آغازین حکومت اسلامی، فهمیدند که ارتجاع بر سر کار است و باید علیه آن به مبارزه برخیزند. مدت کوتاهی از انقلاب مردم نگذشته بود که اقدامات زن‌ستیز نظام شروع شد. دریا را زنانه-مردانه کردند، قضاوت و خدمت در ارتش برای زنان ممنوع اعلام شد، مدرسه‌ها را تفکیک کردند، قانون حمایت از خانواده را که در آن حداقل سن ازدواج دختران ۱۸ سال بود، غیرشرعی دانستند و سقط جنین را ممنوع کردند و ... با فرمان خمینی برای حجاب اجباری، انبار باروت منفجر شد و هشتم مارس همان سال (۱۷ اسفند ۱۳۵۷)، ده‌ها هزار زن به خیابان آمدند و اعتراض خود را به قوانینی که علیه زنان تصویب می‌شد اعلام کردند و از آن زمان تا به امروز، زنان به طرق گوناگون دست به مبارزه می‌زنند.

هر روز مخاطب اخباری جدید درباره‌ی زنان هستیم. یک روز صحبت از سیاست‌های افزایش جمعیت، در جهت محدود کردن بیشتر زنان به خانه و خانه‌داری، روز دیگر اخراج کارمندان زن شهرداری، به بهانه‌ی حضور مدیران تا پاسی از شب و اجرای اشکال مختلف تفکیک جنسیتی به همراه انواع موضع‌گیری‌های متفاوت از طرف بخش‌های نظام. دعوای بین اصولگرایان و دولت روحانی، بر سر ارزش‌ها نیست و هر دو جبهه بر سر اصول اسلامی و ستم بر زنان توافق دارند. چیزی که باعث اختلاف نظر است، شکل قوانینی است که در جهت فرودستی زنان به کار گرفته می‌شود، قانونی سخت‌تر یا قانونی ملایم‌تر.

دولت روحانی برای حل کردن بحران اقتصادی خود نیازمند سازش با امپریالیسم است و مذاکرات هسته‌ای ابزاری است برای دستیابی به این هدف. اصولگرایان در ظاهر با این هدف، ضدیت بنیادی دارند و دولت تدبیر و امید برای سرپوش گذاشتن بر این ضدیت، نسبت به سیاست‌های تشدید سرکوب زنان که خواست اکثر آن‌ها است، کوتاه آمده. در این شرایط نتیجه‌ای واقعی که حاصل می‌شود این است که جناح‌های مختلف نظام برای دستیابی به منافع خود درباره‌ی مردم و به ویژه زنان بازی می‌کنند و توافقاتی شکل داده‌اند. دولت‌های غربی نیز به خاطر بحران‌هایی که در منطقه جریان دارد حاضر هستند با دادن امتیازاتی به دولت‌های ارتجاعی، منافع خود را در منطقه تضمین کنند.

در این وضعیت، منافع حقیقی مردم در دست دولت و کشورهای امپریالیستی نیست. جامعه‌ای که زنان و اکثریت مردم، خواهان رهایی حقیقی از مناسبات ستمگرانه هستند، قبل از هر اقدامی باید از مناسبات دین محور رهایی یابند. مناسباتی که تقویت‌کننده‌ی ستم در عصر موجود است، به ستمگری دامن می‌زند و آن را حق اقلیتی از افراد جامعه می‌داند. مناسباتی که مرد را به طور طبیعی برتر از زن قلمداد می‌کند و ثروتمندان را برتر از زیر دستانشان می‌داند. مناسباتی که افراد ستمدیده را به تحمل رنج و عذاب در این شرایط توصیه می‌کند و نوید دنیایی دیگر را به آن‌ها می‌دهد، امید که در آن دنیا از همه چیز بهره‌مند شوند. این اصول و وعده‌ها هیچ چیز مگر تحکیم مناسبات ستم و استثمار نیست و رهایی از ستم در گرو رهایی از این مناسبات است که آن نیز در گرو خلاصی از سیستم‌های حاکم بر دنیا که تولید کننده چنین مناسباتی است، می‌باشد. جدایی دین از دولت گام نخست در جهت رهایی زنان خواهد بود. §

همراه با دوربین مخفی در مساجد سوئد

مأموریت افشاگرانه تلویزیون ملی سوئد (۱)

ترانه

مطلب زیر خلاصه و شرح گزارشی است که چندی پیش از تلویزیون ملی سوئد پخش شد. در این گزارش سه سوال اصلی از امامان مساجد سوئد پرسیده شد. این امامان سنی مذهب هستند. در مذهب سنی برخلاف مذهب شیعه، تقیه وجود ندارد. تقیه یعنی نگفتن اعتقاد و باور خود به صورت کامل اگر با گفتن آن، جان فرد به خطر بیفتد. با این وجود امامان سنی که نه خطر جانشان را تهدید می کند و نه تقیه شیعیان را قبول دارند در جواب سوال خبرنگاران دروغ می گویند تا با این کار آبروی نداشته ی اسلام را در مورد جایگاه زن، حفظ کنند.

زنان مسلمان در کشورهای غیرمسلمان:

امروز حدود ۴۰۰ هزار مسلمان در سوئد زندگی می‌کنند. و بعضی از مساجد مانند مسجدی که در مرکز استکهلم قرار دارند، هر ساله مورد بازدید سیاستمداران بسیاری قرار می‌گیرند و حمایت‌های وسیعی از دولت و شهرداری‌های مختلف دریافت می‌کنند. طبق عقیده آن دسته از سیاستمداران که موافق این حمایت‌ها هستند، وجود مساجد به ادغام بیشتر جمعیت مسلمان در جامعه میزبان کمک می‌کند. ولی آیا این مساجد با ارزش‌های دموکراسی سوئدی درباره برابری زن و مرد همراهی می‌کنند؟ آیا امامان این مساجد در اظهار نظرهای خود درباره حقوق زنان صادق هستند؟

یافتن پاسخ به این سؤالات انگیزه خبرنگاران تلویزیون ملی سوئد شد و تصمیم گرفتند که دو بار به دو شیوه متفاوت این سؤالات را از امامان مساجد سوئد بپرسند. یک بار به صورت رسمی با دوربین و میکروفون مرئی در حالی که به عنوان خبرنگار رسمی تلویزیون سوئد و با وقت قبلی به بزرگ‌ترین مسجد سوئد در قلب شهر استکهلم سر زدند و درباره حقوق زن و پیروی از قوانین سوئد پرسیدند. بار دیگر با دوربین و میکروفون مخفی به ده مسجد در شهرهای مختلف سوئد سر زدند و در قالب دو زن مسلمانی که از امامان مشاوره می‌جویند سؤالات مشابهی پرسیدند. برای این کار از دو زن درخواست شد که با خبرنگاران همکاری کنند. این دو زن یکی مسلمان معتقد و دیگری مسلمان‌زاده ولی اکنون نامعتقد به اسلام، کاملاً پوشیده در حجاب اسلامی و روبنده، در حالی که یکی دوربین مخفی و دیگری میکروفون مخفی به همراه دارند به امامان مساجد مراجعه و سه سؤال را مطرح کردند:

۱- آیا مرد می‌تواند بیش از یک همسر اختیار کند؟
۲- آیا زن می‌تواند بر بدنش کنترل داشته باشد و خود تصمیم بگیرد که چه زمانی رابطه جنسی داشته باشد؟
۳- آیا مرد اجازه دارد که همسرش را بزند و در این صورت آیا زن می‌تواند به پلیس زنگ بزند؟

آیا پاسخ امامان مساجد به زنان و به دوربین تلویزیون رسمی سوئد یکسان بود؟

در حالی که امامان همگی در مقابل دوربین از اعتقاد اسلام به برابری زن و مرد و پیروی از قوانین جامعه سوئد سخن می‌گفتند، پاسخ‌هایی که زنان در قالب مشاوره از امامان مساجد دریافت می‌کردند بسیار متفاوت بود.

در پاسخ به سؤال نخست که آیا مرد می‌تواند بیش از یک همسر اختیار کند پاسخ همه امامان این بود که مردان تا زمانی که بتوانند از نظر مالی و عاطفی زنان خود را حمایت کنند، مجازند تا سقف چهار همسر داشته باشند. این در حالی است که در جامعه سوئد چند همسری غیرقانونی است.

در پاسخ به سؤال دوم که آیا زن می‌تواند بر بدن خود کنترل داشته باشد و خود تعیین کننده باشد که چه زمانی مایل است با همسرش رابطه جنسی داشته باشد یا نه، امامان همگی پاسخ مشابهی داشتند مبتنی بر اینکه زن باید همیشه به خواسته همسرش برای رابطه جنسی ولو زمانی که خود مایل به این رابطه نیست، تن بدهد. تنها استثنا دوره پریود (عادت ماهانه) و زمان بیماری است.

این پاسخ نیز مشخصاً با قوانین سوئد درباره اِعمال کنترل انسان‌ها بر بدن خویش در تضاد است. طبق قوانین سوئد اگر یکی از زوجین بر خلاف میل همسر خود ، وی را به داشتن رابطه جنسی وادار کند، این رفتار مصداق تجاوز جنسی و جرم شمرده می‌شود.

و در پاسخ به سؤال سوم که در مورد خشونت فیزیکی علیه زن، آیا وی مجاز است که با پلیس تماس بگیرد، ۸ امام مؤکدا و مشخصاً زنان را از مراجعه به پلیس نهی کردند چرا که این امر باعث به زندان رفتن مرد یا جدایی زن و مرد می‌شود و این را خلاف خواسته‌های اسلام دانستند. تنها یک امام تصمیم‌گیری برای تماس با پلیس را به عهده تشخیص خود زن گذاشت و یک امام نیز مؤکدا از زن خواست که در صورت بروز خشونت فیزیکی با پلیس تماس بگیرد.

پاسخ‌های متضاد:

ولی این چهره‌ای نیست که امامان مساجد مایل‌اند از خود در رسانه‌های رسمی ارائه دهند. از این روست که وقتی که خبرنگار تلویزیون سوئد با دوربین و میکروفون مرئی، سؤالات مشابهی را از امامان پرسیدند، پاسخ‌های متفاوتی دریافت کردند مبنی بر اینکه اسلام زن و مرد را برابر می‌داند و مساجد سوئد، از قواعد و مقررات سوئد که به برابری زن و مرد پایبند است، پیروی می‌کند و در مواردی نظیر کتک خوردن زن، زن باید مورد را به پلیس گزارش کند.

لحظه رویارویی با حقیقت

وقتی که خبرنگار فیلمی که ضبط شده بود را به امامان نشان می‌دهد. سکوت، شرمزدگی و احساس رودست خوردن واکنش اولیه امامان بود. امامانی که تا چند لحظه پیش درباره برابری زن و مرد سخن می‌گفتند، اکنون صدای ضبط شده خود را می‌شنیدند که به زنان توصیه می‌کرد، اگر از همسر خود کتک خوردند، صبوری کنند و به پلیس شکایت نکنند، به هووی خود به چشم خواهر نگاه کنند و تمایل جنسی مرد را مقدم بر میل خود دانسته و همیشه به همسرشان تمکین کنند.

امامانی که در جلوی دوربین آشکارا دروغ گفته بودند دیگر حرف چندانی برای گفتن نداشتند. §

منابع:

۱. عنوان به زبان اصلی
Med dold kamera i svenska moskéer med SVTs Uppdrag Granskning

۲. لینک تماشای فیلم در یوتیوب (به زبان سوئدی)
https://www.youtube.com/watch?v=fYY_xfeTIVs

کافه هنر

نقدی بر فیلم «امروز»

آوا آرمان

داستان «امروز» داستان یه راننده تاکسیه به‌نام یونس با بازی پرویز پرستویی که لنگیدن پا و اشاره‌های ریز و درشت فیلم می‌خواد به بیننده بفهمونه این لنگی، یادگاره جنگه. یه روز یه زن تنها، کتک خورده، ترسیده و باردار به اسم صدیقه با بازی سهیلا گلستانی سوار ماشینش می‌شه و می‌خواد بره بیمارستان ولی نه پولی برای کرایه ماشین داره و نه پولی برای دادن هزینه‌ی زایشگاه. زن از راننده می‌خواد تا جلوی قسمت پذیرش همراهش بره تا کسی فکر نکنه تنهاس. توی بیمارستان معلوم می‌شه که توی شناسنامه‌ی این خانم اسم مردی به‌عنوان شوهر ثبت نشده. درنهایت بعد از ماجراهایی که پیش می‌آد، صدیقه هنگام زایمان می‌میره و یونس بچه رو از بیمارستان می‌دزده و با خودش می‌بره.

این فیلم با وارد نشدن به تحلیل ماجرایی که می‌خواد نمایش بده در مخمصه‌ای از بلاتکلیفی و دست و پا زدن برای ترغیب مخاطب به تعقیب ماجرا گیر می‌کنه. در چنین داستانی می‌شد واقعیت های زیادی از نمودهای عینی ستم بر زن رو مطرح کرد، ازجمله تجاوز، خشونت فیزیکی، صیغه، چند همسری، سقط جنین و... اما نویسنده جز اشاره‌های اندکی به صیغه، راحت از کنار موارد دیگر می‌گذره و با پررنگ کردن و مهم شمردن نقش مادر، شانس خاص بودن را از فیلم می‌گیره و به کلیشه‌ی مذهبی مادری دامن می‌زنه.

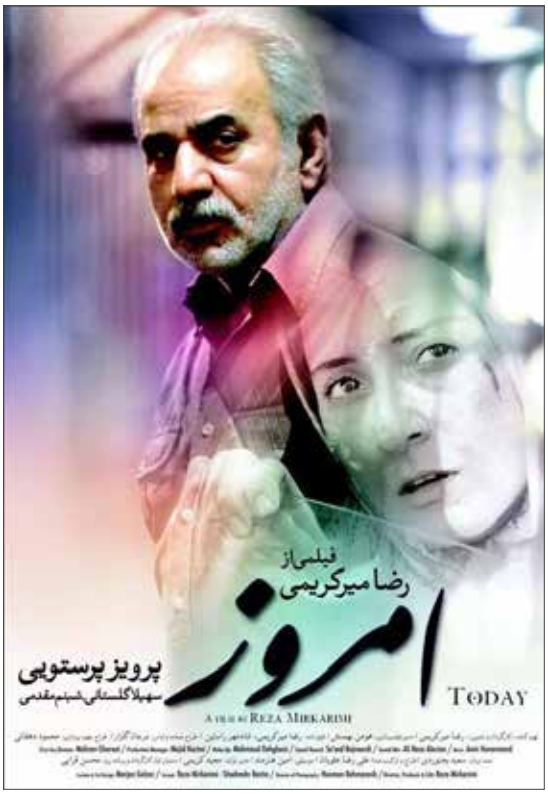

نگاه فیلم یه نگاه کاملاً مردسالارانه‌س و ردپای این دید رو توی سکانس‌های مختلف می‌شه دید. فیلم، یه مرد به‌اصطلاح خوب و درست‌کار مرموز رو به ما معرفی می‌کنه که سر راه صدیقه سبز می‌شه و بهش کمک می‌کنه تا مشکلاتش رو حل کنه و همه خیلی راحت بدون این‌که حتی زحمت پرسیدن به خودشون بدن اون رو به‌عنوان شوهر صیغه‌ای اون می‌پذیرن. دلیل این پذیرش چیزی نمی‌تونه باشه جز طبیعی و عادی بودن صیغه و فرزندان حاصل از اون. صیغه، تبعات وحشتناک زیادی برای زنان به‌همراه داره و معمولاً مردها از زیر بار پذیرش این فرزندان شونه خالی می‌کنن و زن یا در گرداب سقط‌های غیر قانونی گیر می‌کنه یا باید با مشکلات داشتن یه فرزند نامشروع دست‌وپنجه نرم کنه.

سوپروایزر بیمارستان که خودش یه زنه یه جای فیلم می‌گه دیگه این داستان‌ها نگرانش نمی‌کنه و برای توضیح حرفش می‌گه نمی‌خواد نقش گنجشکی رو داشته باشه که می‌خواد با آوردن آب توی منقارش آتش جنگل رو خاموش کنه. ایرادش اینه که فراموش می‌کنه همه‌ی ما باید حساسیت بالایی نسبت به مسائل اجتماع و جهان اطرافمون داشته باشیم، فراموش می‌کنه همه‌ی ما باید تغییر رو از خودمون شروع کنیم. ما توی اجتماع زندگی می‌کنیم و همه مسئولیت اجتماعی داریم. این‌طور القا می‌کنه که هر تلاشی برای ایجاد تغییر در این زمینه محکوم به شکسته.

در یکی از معدود صحنه‌هایی که صدیقه از خودش صحبت می‌کنه توی اتاق درد از تقدس مادر بودن صحبت می‌کنه و زن رو خلاصه می‌کنه توی نگرانی‌های مادرانه و به اتاق عملی می‌ره که بازگشتی نداره. درنهایت صدیقه می‌میره و هیچ‌کس از اون نمی‌پرسه چه بلایی به سرش اومده، انگار این موارد برای اون آدم‌ها بسیار عادی به‌نظر می‌رسه. تنها اقدامی که برای دفاع از صدیقه انجام می‌شه حمله‌ی پزشک مرد بیمارستان به یونسه.

راهکار فیلم اینه که با حذف زن، صورت‌مسأله رو پاک می‌کنه ولی در دنیای واقعی نمی‌شه این کار رو کرد. ساخت این‌جور فیلم‌هایی که نه صورت‌مسأله رو خوب پرورش می‌ده نه تحلیل مناسب داره و نه راهکار، به‌مثابه آب در هاون کوبیدنه. §

ایستگاه کتاب

جنبش زنان «فمینیسم»

اثر آندره میشل

گروه مطالعاتی عصیان

بخش دوم – فصل‌های سوم و چهارم

در فصل سوم، ابتدا شرایطی که قبل از دوره‌ی فئودالی یعنی سال‌های میان قرن‌های پنجم تا نهم میلادی در جامعه حاکم بود، به‌ویژه شرایط زنان در آن دوره مد نظر است. این دوره مصادف با سقوط امپراتوری روم بود و نظام بعدی به مراتب شرایط ستمگرانه‌تری را به پیش برد. «در قرن‌های ششم و هفتم میلادی، زنان از حق اسقفی (سمت اصلی مدیریت در آن دوره) محروم شدند، اما می‌توانستند در بناکردن دیرها در مناطق متروک سهیم باشند»

در پایان قرن هشتم، حاکمیت، تعلیم دادن به پسران را توسط زنان مذهبی ممنوع اعلام کرد و با شکل دادن به مجموعه‌های مردانه در اداره‌ی کشور، حضور زنان را در تصمیمات دولتی منع کرد. با این حال هنوز سنت‌هایی از گذشته پا برجا بود؛ به طور مثال وزارت مالیه و اداره‌ی قلمرو سلطنتی کماکان در اختیار ملکه‌ها قرار داشت و آن‌ها بنیان‌گذاران مدارس و مراکز مذهبی بودند و اصولاً مسیحیت در این دوران به دست ملکه‌ها گسترش یافت. نمونه‌های دیگری از سنت‌های بجا مانده از دوره‌ی مادر تباری این بود که زنان در تمام طبقات اجتماعی حق وراثت کامل اموال را در دست داشتند و می‌توانستند با اختیار کامل در آن دخل و تصرف کنند. همچنین والدین در انتخاب نام پدری یا نام مادری برای فرزندان، خود مختار بودند. تمامی این دوران، تکامل جوامع طبقاتی را نشان می‌دهد و نظام‌های مبتنی بر ستم از پس هم شکل می‌گیرند و ستم بر زن با گذر زمان گسترش می‌یابد. تا قرن دوازدهم میلادی یک دوران گذار از جوامع مادر تبار به جوامع پدرسالار دیده می‌شود، زیرا در تمام این دوران هنوز نقش زنان در عصر مادر تباری به طور کامل حذف نشده است.

در پایان قرن ۱۱، انقلاب پاپ گرگوار، اصلاحاتی را در امور کلیسا به وجود آورد که آغاز حذف زنان از جایگاهی اجتماعی بود. مهم‌ترین اقدام در این دوره ممنوعیت تحصیل دختران در مدارس عالی بود. این تبعیض در جهت حذف زنان از مشاغل صورت گرفت به طوری که در قرن ۱۴ اشتغال زنان در حرفه‌ی جراحی و آرایشگری که زنان سهم عمده‌ای در آن داشتند؛ ممنوع اعلام شد. البته زنان طبقات بالای جامعه این محرومیت را بدون اعتراض قبول نکردند. نهاد انجمن آداب دانی که «الینور داتکین» همراه با تعدادی از زنان اشراف تشکیل داد، در جهت مقابله با اقدامات ضد زن آن دوره عمل می‌کرد. شکل دیگر مقاومت، پیوستن گروه‌هایی از زنان به جنبش بدعت مذهبی بود. این گروه بیشتر ریشه‌ی روستایی داشت و در تلاش بود، سلطه‌ی مردان از کلیسا را نفی کرده و ایده‌ی جامعه‌ی فئودالی که عبارت بود از «ازدواج با صومعه» را طرد کند.

در مقابل انواع مقاومت‌هایی که زنان شکل داده بودند، کلیسا در کنار بورژوازی، دو نهاد را به نام‌های «انگیزاسیون» و « حقوق جدید خانواده» به وجود آورد تا زنان را به پذیرش اسارت در خانه وادار کند. انگیزاسیون با فرستادن ده‌ها هزار زن به جایگاه سوزاندن به اتهام جادوگری در جهان معروف شد. زنان جادوگر متهم بودند که به قدرت جنسی مردان و قدرت تولید مثل زنان حمله کردند و در جهت حذف مذهب کوشیدند. این زنان در مواقعی که جان مادر در زایمان مورد خطر قرار می‌گرفت، جان مادر را مهم‌تر دانسته و سقط جنین را انجام می‌دادند. در حالی که در جامعه‌ی مذهبی و مردسالار، زن به عنوان ابزار تولید مثل دیده می‌شود و جان او اهمیتی ندارد. به موازات این اقدامات وحشیانه، طبقه‌ی جدید به قوانینی نیاز داشت که ابهامات موجود در زمینه‌ی ارث و مالکیت خصوصی را از بین ببرد. برای رسیدن به این هدف، زنان از حق اداره‌ی اموال محروم شده و انتقال نام پدر به فرزند اجباری شد.

در مقابل تمامی این اقدامات سرکوبگرانه، اعتراض زنان جریان داشت و مشهورترین نمونه در آن دوره «کریستین دوپیزا» بود که خواهان آموزش زنان و جامعه‌ای صلح جو بود. با این وجود، در دوره‌ی رنسانس و قرن‌های ۱۵و۱۶ میلادی، زن متأهل به موجودی ناتوان تبدیل شد که بدون اجازه‌ی همسرش یا دادگاه نمی‌توانست کاری را انجام دهد. این تغییر، سلطنت خانگی مردان را تثبیت کرد.

در پایان قرن پانزدهم، قانون ناپلئون به این شکل تعریف شد: «دختران باید برای نقش‌های خانه‌داری آماده شوند، جایی که در آن همه چیز به منظور رفاه شوهران صورت می پذیرد.» این دوره به نام «عصر روشنگری» در تاریخ اروپا شناخته می‌شود. دوره‌ای که انقلاب بورژوازی به حاکمیت چند صد ساله‌ی کلیسا پایان می‌دهد. اما نقش زنان بیش از گذشته در حاشیه بوده و نظام مردسالار جهانی با شکلی از تکامل، ستم بر زن را بازتولید می‌نماید. «کنار گذاشتن زنان از مسئولیت‌ها، وضعیت زنان کارگر را وخیم کرد و تفاوت دستمزد میان مردان و زنان افزایش یافت.» این جمله که بر اساس جمله‌ای از کتاب است به این مسئله اشاره دارد که با مردانه شدن حاکمیت و کوتاه شدن دست زنان از اداره‌ی امور جامعه، در کنار شکل‌گیری شرایطی که در آن نیروی کار زنان در بازار کار بسیار اهمیت پیدا کرده بود، شرایطی به مراتب ستمگرانه‌تر را برای کارگران زن ایجاد کرد. در این دوره، در تمامی اروپا علی‌رغم فشارهای اجتماعی، زنان در برابر ازدواجی که شرایط ستمگرانه را برای آن‌ها به وجود می‌آورد مقاومت کردند. این کاری شجاعانه بود. زیرا در این دوره زنانی که مجرد بودند، نخستین متهمان جادوگری بودند. اما این زنان، خطر را به شرایط کلفتی برای همسرشان ترجیح دادند. «ماری دوگورنه» در قرن هفدهم رساله‌ای در باب برابری زن و مرد منتشر کرد که عصیانی علیه شرایط زنان هم دوره‌اش بود و بدین ترتیب فمینیسم با پیدایش رنسانس پیشرفت کرد.

در فصل چهارم می‌خوانیم که قرون ۱۷ و ۱۸ عصر انتقال از اقتصاد فئودالی به اقتصاد صنعتی است که تغییرات سیاسی همراه با تحولات اقتصادی در آن به وجود می‌آید. مقاومت زنان در برابر محدودیت‌های قرن هفدهم از جمله تبعیض‌های اجتماعی و سیاست‌های پدرسالارانه موجود از ویژگی‌های مهم این دوران به شمار می‌رود.

با شروع عصر سرمایه‌داری که موجب تمرکز ثروت در یک قاره و فقیر شدن دیگر قاره‌ها از جمله آسیا و افریقا شد به سرعت وضعیت زنان آسیایی و آفریقایی را خراب کرد.

«در غرب نیز وضعیت زنان بهبود چندانی نیافت. تفاوت وضعیت زنان طبقه بورژوا و متوسط که از تولید تجارتی با ارزش دور نگه داشته شده بودند، با وضعیت همسرانشان بسیار افزایش یافت.»

«در طبقات پایین، رقابت بین دو جنس با از بین رفتن تولید خانگی شدت یافت و بسیاری از مشاغل زنان را از دستشان گرفت. ... تقسیم کار با اختراع ماشین‌های جدید سرعت بیشتری گرفت و مشاغلی با دستمزد ناچیز به زنان اختصاص یافت. فاصله بین مزد مردان و زنان از قرن چهاردهم رو به افزایش گذاشت و در قرن هجدهم زنان ۵۰ درصد مزد مردان را دریافت می‌کردند.»

ادامه در صفحه‌ی ۴